

An Examining the Acceptance of Gifts by Officials in Hadiths *

Hassan Zarnooshe Farahani^۱

Moeen Kharrati^۲

Abstract

Presenting and receiving gifts is praised and appreciated and emphasized in Islam. However, from some narrative interpretations such as “Hadiyyah al-Umara Gholulun” or “Hadaya al-Ummal Gholulun” it appears that exchanging (presenting or receiving) gifts with officials is prohibited. On the other hand, in contrast to this prohibition, there are traditions that allow people to accept gifts from officials. Therefore, we are faced with two types of narrations that conflict with each other superficially. With the aim of resolving the conflict between the aforementioned narrations, using the method of description and analysis, the present research first collects all the narrations related to the subject from the Hadithi sources of the two major Islamic sects and examines them documented-base, then by looking at the opinions of commentators and narrations-experts and analyzing the text of the narrations, finally analyzes the conflict between them in such a way that the narrations of the group “Hadaya al-Ummal Gholulun” are about “ascribing the infinitive to the object” and indicate “prohibition of officials from accepting people's gifts”, and the opposite, i.e. “accepting the gift of the officials from the people” will be right as long as it does not lead to corruption.

Keywords: Gift to the Officials, Presenting Gift to the People, Conflict of Narrations.

*. **Date of receiving:** ۰۷/۱۲/۲۰۲۱, **Date of approval:** ۰۷/۰۶/۲۰۲۲.

۱. Assistant Professor, Department of Theology and Islamic Studies, Shahid Rajaee Tarbiat University, Tehran, Iran, “Corresponding Author”; (zarnooshe@sru.ac.ir).

۲. MA Student of Quranic and Hadith Sciences, Shahid Rajaee Tarbiat University, Tehran, Iran; (moeen.kharrati@gmail.com)

بررسی پذیرش هدیه مسئولان در احادیث*

حسن زرنوشه فراهانی^۱ و معین خراتی^۲

چکیده

هدیه‌دادن و گرفتن، امری ممدوح و پسندیده و مورد تأکید در دین اسلام است. با این حال از برخی تعابیر روایی مانند «هَدِيَّةُ الْأُمَرَاءِ غُلُولٌ» یا «هَدَايَا الْعُمَّالِ غُلُولٌ» چنین بر می‌آید که تبادل (گرفتن یا دادن) هدیه با مسئولان منع شده است. از سوی دیگر و در مقابل این منع، روایاتی قرار دارند که به مردم اجازه پذیرش هدیه مسئولان را می‌دهند. بنابراین با دو دسته از روایات مواجه هستیم که در ظاهر با یکدیگر تعارض دارند. پژوهش حاضر با هدف رفع تعارض میان روایات مذکور، با استفاده از روش توصیف و تحلیل، ابتدا به جمع‌آوری تمام روایات مرتبط با موضوع از منابع روایی فریقین می‌پردازد و آنها را مورد بررسی سندی قرار می‌دهد، سپس با نگاهی به نظرات شارحان و محدثان، به تحلیل متن روایات پرداخته و در نهایت تعارض موجود میان آنها را این‌گونه تحلیل می‌کند که روایات گروه «هَدَايَا الْعُمَّالِ غُلُولٌ» از باب «اضافه مصدر به مفعول» هستند و دلالت بر «منع مسئولان از پذیرش هدیه مردم» دارند، و عکس آن، یعنی «پذیرش هدیه مسئولان از سوی مردم» به شرط آنکه دارای مفسده نباشد بدون اشکال خواهد بود.

واژگان کلیدی: هدیه عمال، هدیه به مردم، تعارض روایات.

*. تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۶ و تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۳/۱۷.

۱. استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران، «نویسنده مسئول»؛

(zarnoshe@sru.ac.ir).

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران؛ (moeen.kharrati@gmail.com).

مقدمه

از کارکردهای هدیه ایجاد شادی، تشویق و تألیف بین قلب‌ها است. پیامبر اکرم^{علیه السلام} در روایتی می‌فرماید: «تَهَادُوا تَحَابُّوا، تَهَادُوا فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالصُّغَائِنِ» (کلینی. ۱۴۰۷: ۱۴۴/۵). به یکدیگر هدیه دهید تا نسبت به همدیگر با محبت شوید. به یکدیگر هدیه دهید زیرا هدیه کینه‌ها را می‌برد. اما اگر آثار دیگری مانند ضایع شدن حق، ستم بر شخصی یا وقوع مفسده‌ای بر هدیه دادن یا پذیرفتن آن مترتب باشد، باید از این کار پرهیز کرد. به همین دلیل در برخی روایات چنین آمده که: «هَذَا يَا الْعَمَّالِ غُلُولٌ». معنای این روایت و نظائر آن متوقف بر چگونگی ترکیب نحوی آن‌ها است: ۱. اگر آن‌ها را از نوع «اضافه مصدر به مفعول» بدانیم، دلالت بر «منع مسئولان از پذیرش هدیه مردم» دارند؛ ۲. اگر «اضافه مصدر به فاعل» بدانیم، دلالت بر «منع مردم از پذیرش هدیه مسئولان» دارند. از سوی دیگر، روایات متعددی وجود دارند که بر طبق آن‌ها، ائمه^{علیهم السلام} هم خود هدیه مسئولان را پذیرفته‌اند و هم به شاگردان و اصحابشان اجازه پذیرش هدیه مسئولان را داده‌اند که چنین روایاتی با وجه معنایی دوم از روایات دسته قبل در تعارض هستند.

حال سؤال این است که اعتبار این دو دسته روایات از نظر سندی چگونه است؟ دلالت روایت «هَذَا يَا الْعَمَّالِ غُلُولٌ» و نظائر آن چیست؟ آیا تحمل هر دو وجه معنایی مذکور را دارند؟ دلالت روایات دسته دوم چگونه است؟ آیا سخن امام مبنی بر جواز پذیرش هدیه مسئولان به قصد بیان واقعیت بوده یا از جهت تقیه و حفظ از دست دشمنان بوده است؟ و اگر به قصد بیان واقعیت بوده و روایات دسته اول نیز دلالت بر هر دو وجه معنایی دارند، پس تعارض به وجود آمده چگونه قابل رفع است؟

اینها سؤالاتی است که این مقاله از رهگذر بررسی سند و متن هر دو دسته از روایات و تحلیل دیدگاه شارحان حدیث در پی یافتن پاسخی دقیق برای آن‌ها است. در پیشینه این تحقیق می‌توان به مقاله‌ای با عنوان «مطالعه تطبیقی حکم هدیه به قاضی در فقه مذاهب خمس» از آقایان محمد عادل ضیائی و ایوب شافعی‌پور (۱۳۹۷: ۶۵۱-۶۷۶) اشاره کرد که صرفاً به موضوع رشوه به قاضی و حکم فقهی آن پرداخته است. اما هدف مقاله حاضر، رفع تعارض میان روایات دال بر منع و جواز پذیرش هدیه مسئولان است که در این راستا، به بررسی سند و متن هر دو دسته از روایات پرداخته است.

الف. مفهوم‌شناسی

در ابتدای بحث لازم است به تبیین مفهوم سه واژه کلیدی بحث یعنی هدیه، عمال و غلول بپردازیم: هدیه: هدیه به فتح‌ها، کسر دال، تشدید و فتح یا، در لغت به معنای تحفه و ارمغان و جمع آن هدایا

و هداوی است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۴/۴۶۷). در لسان العرب آمده است: «الْهَدِيَّةُ: مَا اتَّخَفَتْ بِهِ، يُقَالُ: أَهْدَيْتَ لَهُ وَ إِلَيْهِ» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵/۳۵۷). راغب می گوید: «الْهَدِيَّةُ مُخْتَصَّةٌ بِاللُّطْفِ الَّذِي يُهْدَى بَعْضُنَا إِلَى بَعْضٍ، قَالَ تَعَالَى: وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۴۰). هدیه مخصوص لطف و محبتی است که بعضی از مردم به دیگران اهداء می کنند، مانند این سخن حضرت سلیمان در قرآن کریم که من هدیه ای به سوی آنان (ملکه سبا و سران مملکتش) می فرستم. فراهیدی نیز چنین آورده است: «الْهَدِيَّةُ: مَا أَهْدَيْتَ إِلَى ذِي مَوَدَّةٍ مِنْ يَدٍ» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴/۷۷).

عمال: عمال جمع عامل است. عامل اسم فاعل و در لغت به معنای کسی یا چیزی است که کاری را انجام می دهد (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۵/۵۲۳) و در اصطلاح این گونه تعریف شده است: «هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى أُمُورَ الرَّجُلِ فِي مَالِهِ وَ مِلْكِهِ وَ عَمَلِهِ» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۱/۴۷۴؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۵/۵۲۴).

غلول: غُلُول، مصدر و در لغت به معنای خیانت است. غُلٌّ، يَغْلُ، غُلُولًا وَ أَغْلًا: خَانَ (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/۵۰۰) و در اصطلاح در دو معنای عام و خاص به کار رفته است. معنای عام آن عبارت است از خیانت در چیزی به طور پنهانی و معنای خاص آن عبارت است از خیانت در غنیمت و دزدی از آن پیش از تقسیم (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/۵۰۱). نووی می گوید: «وَ أَصْلُ الْغُلُولِ الْخِيَانَةُ مُطْلَقًا، وَ غَلَبَ إِسْتِعْمَالُهُ خَاصَّةً فِي الْخِيَانَةِ فِي الْغَنِيمَةِ» (نووی، ۱۳۹۲: ۱۲/۲۱۶): غلول در اصل به معنای مطلق خیانت است و کاربرد آن در خیانت در غنیمت غلبه دارد. نیز فخررازی گفته است: «الْغُلُولُ هُوَ الْخِيَانَةُ، وَ أَصْلُهُ أَخَذُ الشَّيْءِ فِي الْخُفْيَةِ» (فخررازی، ۱۴۲۰: ۹/۴۱۱): غلول خیانت است و اصل آن گرفتن چیزی در خفا است.

در قرآن کریم آمده است: «وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (آل عمران: ۱۶۱). علی بن ابراهیم می گوید این آیه در جنگ بدر نازل شد. زمانی که لباس مخمل قرمز رنگی که در میان غنائم بود مفقود شد، مردی از اصحاب گفت: «چرا آن لباس را نمی بینیم؟! گمان می کنم کسی جز رسول خدا آن را بر نداشته است». پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ...». سپس مردی به سوی رسول خدا آمد و گفت: «فلان شخص، لباس مخملی را پنهانی برداشت و آن را در آن محل زیر خاک پنهان کرد». رسول خدا دستور داد آن محل را بکنند، پس لباس مخمل را از آنجا بیرون آورد (قمی، ۱۳۶۳: ۱/۱۲۶ و ۱۲۷).

غلول حرام و از گناهان کبیره است. در روایتی از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است که عمرو بن عبید نزد



امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «دوست دارم گناهان کبیره را از طریق کتاب خدای عزوجل بشناسم». امام علیه السلام فرمود: «... و از جمله گناهان کبیره خیانت است؛ زیرا خدای عزوجل می فرماید: وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۸۵/۲).

ب. بررسی سندی روایت «هَدَايَا الْعَمَّالِ غُلُولٌ»

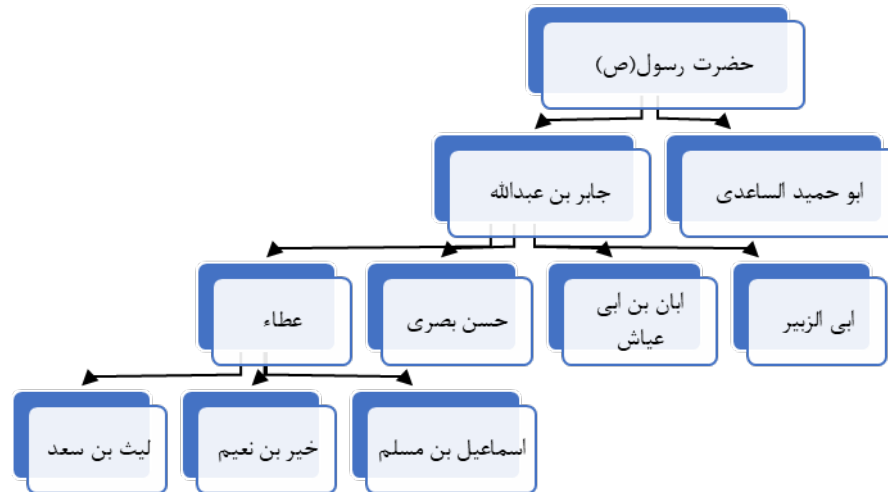
۱. پی جویی مفهوم مورد نظر در منابع حدیثی شیعه و ارزیابی رجالی آنها

قدیمی ترین کتاب حدیثی شیعه که روایتی ناظر بر این موضوع در آن آمده، امالی شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ق) است که با ذکر سند، روایتی را از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند: «أَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرٍو، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا لَيْثُ بْنُ أَبِي سُلَيْمٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّهُ قَالَ: "هَدِيَّةُ الْأَمْرَاءِ غُلُولٌ"» (طوسی، ۱۴۱۴: ۲۶۲). در جوامع حدیثی متأخر نیز این خبر هر جا نقل شده از امالی شیخ طوسی و به سند او آمده است؛ از جمله در وسائل الشیعه (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۲۷/۲۲۳)، بحارالانوار (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۱/۲۷۳) و جامع احادیث الشیعه (بروجردی، ۱۳۸۰: ۳۰/۱۴۲). در یک جا نیز بدون ذکر سند و به صورت مجهول نقل شده است: «وَرَوَى: هَدِيَّةُ الْأَمْرَاءِ غُلُولٌ» (حرعاملی، ۱۴۱۲: ۸/۳۹۳). بنابراین، تنها مأخذ این خبر در کتب شیعه، امالی شیخ طوسی است که شیخ این خبر را از طریق یکی از مشایخ حدیثی اهل سنت به نام «أبو عمر» مشهور به ابن مهدی (ذهبی، ۱۴۱۴: ۱۷/۲۲۲) از جابر نقل کرده است.

اما بر این روایت دو اشکال سندی وارد است: اشکال اول، نقل آن از یکی از اصحاب ائمه بدون اتصال و اسناد آن به معصوم است که در درایة الحدیث به چنین روایتی، «موقوف» می گویند که از اقسام حدیث ضعیف است و نزد اکثر علماء حجت نیست (شهید ثانی، ۱۴۰۸: ۱۳۲-۱۳۴). اشکال دوم نیز وجود «لیث بن ابی سلیم» در سند روایت است که احمد بن حنبل او را مضطرب الحدیث می داند (ابن حنبل، ۱۴۰۸: ۲/۳۷۹) و ذهبی نیز او را تضعیف کرده است (ذهبی، ۱۴۱۴: ۳۱۲/۶ و ۳۱۴).

۲. پی جویی مفهوم مورد نظر در منابع حدیثی اهل سنت و ارزیابی رجالی آنها

این مضمون در منابع حدیثی اهل سنت با طرق متعددی که در نمودار ذیل ترسیم گشته، نقل شده است:



طریق ابوحمید الساعدی

ابوبکر البزار (متوفی ۲۹۲ق)، روایت مورد بحث را با ذکر سندی از ابوحمید الساعدی بدین گونه نقل می کند: حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال: نا ابراهیم بن مهدی قال: نا اسماعیل بن عیاش عن یحیی بن سعید عن عروة بن الزبیر عن ابی حمید الساعدی قال: قال رسول الله: «هدایا العُمال غُلُول» (بزار، ۱۴۱۸: ۱۷۲/۹). البته بزار پس از نقل این روایت می نویسد: اسماعیل بن عیاش، روایت را مختصر کرده و در آن خطا نموده است (همان جا)؛ و اصل آن، در روایت دیگری از زهری از عروة بن الزبیر از ابی حمید الساعدی نقل شده که پیامبر فردی به نام ابن اللُتبیة یا ابن الأُتبیة را برای جمع آوری صدقات فرستاد. اما او در بازگشت، بخشی از اموال جمع آوری شده را تقدیم پیامبر کرد و بخشی دیگر را هدایای مردم به خود دانست. پیامبر بلافاصله برخاسته و روی منبر می روند و پس از حمد خداوند می فرمایند: «کارگزار را چه شده است که او را [برای مأموریت] می فرستیم و برمی گردد و می گوید: این برای توست و این، برای من است؛ پس چرا در خانه پدر و مادرش نشست تا ببیند آیا به او هدیه ای داده می شود یا خیر؟ قسم به آنکه جان من در دست اوست، چیزی از این را با خود نمی آورد، جز آنکه روز قیامت باید آن ها را بر دوش بکشد، اگر شتر است صدای شتر دارد، اگر گاو است، صدای گاو از او بلند است و اگر گوسفند است، صدای گوسفند از آن به گوش می رسد. سپس دستانش را بالا برد که سفیدی زیر بغلشان را دیدیم و سه بار فرمود: آیا رساندم؟» (بخاری، ۱۴۱۰: ۳۲۷/۴، ۳۵۶/۱۰، ۵۱/۱۱؛ مسلم، ۱۴۱۲: ۱۴۶۳/۳ و ۱۴۶۴).

دیگر علمای اهل سنت نیز روایت نقل شده توسط بزار را ضعیف می‌دانند و معتقدند اولاً: به جز اسماعیل بن عیاش، کسی آن را از یحیی بن سعید نقل نکرده است (ابن عدی جرجانی، ۱۴۰۹: ۳۰۰/۱)؛ ثانیاً: روایات اسماعیل بن عیاش از اهل شام صحیح است؛ اما روایاتش از اهل حجاز صحیح نیست (همان، ۲۹۲/۱) و یحیی بن سعید نیز حجازی (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۱۷۲/۱) است و لذا روایت ابن عیاش از او ضعیف به حساب می‌آید.

طریق جابر بن عبدالله انصاری

همان طور که در نمودار نشان داده شد، مضمون مورد نظر به چهار طریق از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است:

طریق اول: از «عطاء» که خود از سه طریق رسیده است؛ از «اسماعیل بن مسلم» با تعبیر «هدایا العَمال سُحْت» (ابن عدی جرجانی، ۱۴۰۹: ۲۸۴/۱)، از «خیر بن نعیم» با تعبیر «هدایا الامام غُلُول» (طبرانی، ۱۴۰۵: ۳۳/۹) و از «لیث بن سعد» با تعبیر «هدایا الأمراء غُلُول» (همان، ۱۶۸/۵) که هر سه طریق، ضعیف هستند؛ ابن حجر عسقلانی، اسماعیل بن مسلم را ضعیف الحدیث معرفی می‌کند (عسقلانی، ۱۴۰۶: ۱۱۰/۱). طریق خیر بن نعیم نیز به خاطر وجود عبدالله بن لهیعه در بین راویان آن ضعیف است (ترمذی، ۱۴۰۳: ۹/۱). در طریق لیث بن سعد نیز قیس بن الربیع قرار دارد که از جانب علمای رجال تضعیف شده است (مزنی، ۱۴۱۳: ۲۵/۲۴-۳۷).

طریق دوم: از حسن بصری با تعبیر «هدایا الامراء غُلُول» (ابن عبدالبر، ۱۳۸۷: ۱۰/۲) که به خاطر وجود اسماعیل بن مسلم (عسقلانی، ۱۴۰۶: ۱۱۰/۱) در بین راویان آن ضعیف است.

طریق سوم: از ابان بن ابی عیاش با تعبیر «الهدایا للامراء غُلُول» (صنعانی، ۱۳۹۰: ۱۴۷/۸) که این طریق نیز ضعیف است؛ زیرا از نظر علماء، ابان بن ابی عیاش «متروک الحدیث» است (نسائی، ۱۴۰۶: ۱۴۸).

طریق چهارم: از ابی الزبیر با تعبیر «هدایا الامراء غُلُول» (آلبانی، ۱۴۰۵: ۲۴۷/۸) که این طریق ایرادی ندارد (همان جا).

بنابراین، حدیث جابر تنها از طریق ابی الزبیر، حسن است و از طرق دیگر ضعیف است. جمع‌بندی آن که به غیر از یک طریق، تمام طرق حدیث «هَدَايَا الْعَمَالِ غُلُول» چه در منابع شیعی و چه در منابع سنی ضعیف هستند. اما با توجه به اینکه در روایات دیگر، مؤیداتی برای مضمون آن یافت می‌گردد، حدیث را رد نکرده؛ بلکه تلاش می‌شود با بررسی دلالت آن، معنای دقیقی برایش ارائه گردد.

ج. بررسی دلالتی روایت «هَذَا يَا الْعَمَّالُ غُلُولٌ»

این روایت را به دو وجه می‌توان ترکیب و معنا کرد. اگر اضافه «هدیه» به کلمه بعدی را از نوع «اضافه مصدر به مفعول» بدانیم، دلالت بر «منع مسئولان از پذیرش هدیه مردم» دارد. و اگر اضافه «هدیه» به کلمه بعدی را از نوع «اضافه مصدر به فاعل» بدانیم، دلالت بر «منع مردم از پذیرش هدیه مسئولان» دارد:

وجه اول: منع مسئولان از پذیرش هدیه مردم

اولین وجه معنایی روایت مذکور، «منع مسئولان از پذیرش هدیه مردم» یا به تعبیر دیگر، «منع از هدیه دادن به مسئولان» است که مبتنی بر ترکیب روایت به صورت «اضافه مصدر به مفعول» است. برخی از فقهاء، با توسعه در مفهوم عمال، آن را شامل قضات نیز می‌دانند و در بحث حرمت رشوه یا هدیه به قاضی به این روایت استناد کرده‌اند. به‌طور مثال شیخ انصاری می‌نویسد: «أَنَّ الرِّشْوَةَ تَبْذُلُ لِأَجْلِ الْحُكْمِ، وَ الْهِدِيَّةُ تَبْذُلُ لِإِثْرِ الْحُبِّ الْمَحْرُوكِ لَهُ عَلَى الْحُكْمِ عَلَى وَفْقِ مَطْلَبِهِ فَالظَّاهِرُ حَرَمَتُهَا؛ لِأَنَّهَا رِشْوَةٌ أَوْ بِحُكْمِهَا بَتْنَقِيحِ الْمَنَاطِ وَ عَلَيْهِ يَحْمَلُ... وَ مَا وَرَدَ مِنْ أَنَّ هَذَا يَا الْعَمَّالُ غُلُولٌ» (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۴۶/۱).

این وجه معنایی از روایت، با مضامین روایی دیگری نیز تأیید می‌شود که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

مؤیدات روایی «منع مسئولان از پذیرش هدیه مردم»

نمونه اول: اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «أَيُّمَا وَالٍ احْتَجَبَ عَنْ حَوَائِجِ النَّاسِ احْتَجَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ حَوَائِجِهِ، وَ إِنْ أَخَذَ هَدِيَّةً كَانَ غُلُولًا وَ إِنْ أَخَذَ رِشْوَةً فَهُوَ مُشْرِكٌ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۴۵/۷۲): هر والی که خود را از حوائج مردم پنهان کند، خداوند خود را روز قیامت از حاجت‌های او پنهان می‌دارد. پس اگر هدیه بگیرد خیانت است و اگر رشوه بگیرد مشرک است.

نمونه دوم: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيَقْتُلُونَ بَعْدِي بِأَمْوَالِهِمْ، وَ يُمْنُونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَ يَتَمَنُّونَ رَحْمَتَهُ، وَ يَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَ يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمَرَ بِالتَّبْيِيزِ، وَ السُّحْتَ بِالْهَدِيَةِ، وَ الرَّبَا بِالتَّبْيِيعِ»: ای علی! دیری نباید که مسلمانان پس از من با اموالشان آزموده می‌شوند. آنان با دینداری خود بر خدا منت می‌گذارند و رحمتش را آرزو می‌کنند و از قهر و خشمش خود را ایمن می‌شمارند و با شبهه‌های دروغین و هواهای غفلت آفرین حرام او را حلال ساخته، شراب را به نام انگور و رشوه را به اسم هدیه و ربا را به عنوان معامله مباح می‌شمارند (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶).

نمونه سوم: امیرالمؤمنین درباره شخصی که در زمان خلافت حضرت، هدیه‌ای برای ایشان آورده بود می‌فرماید: «وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ شَبِثَتْهَا كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَةٍ أَوْ قَيْنِهَا فَقُلْتُ أَمْ صَلَّةٌ أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ لَا ذَا وَلَا ذَاكَ وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ فَقُلْتُ هَبْلَتِكَ الْهُبُولُ أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي أَمْ تُخْتَبِطُ أَنْتَ أَمْ ذُو جَنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ»: شگفت‌تر از این، داستان آن مردی است که در تاریکی شب با ظرفی سر بسته به دیدارم آمد. معجونی در آن ظرف بود که من آن را خوش نداشتم و نمی‌خواستم، گویی آن را با آب دهان مار یا زهر کشنده‌ای که از مار بیرون می‌آید، آمیخته بودند. به او گفتم: این صله است یا زکات یا صدقه؟ هر کدام که باشد بر ما اهل بیت حرام است. او گفت: هیچ‌یک از اینها نیست؛ بلکه هدیه است. گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، آمده‌ای از راه دین خدا مرا بفریبی؟ آیا در خردت نقصانی پدید آمده یا دیوانه‌ای یا یاهو می‌سرایي؟ (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴).

نمونه چهارم: امام رضا علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام مصداق عبارت قرآنی «أَكَالُونَ لِلْسُّخْتِ» (المائدة/۴۲) را شخصی می‌دانند که حاجت برادرش را برآورده کند و آنگاه هدیه او را بپذیرد (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۹۵/۱۷).

از قرار دادن این روایات در کنار روایت «هَذَا يَا الْعَمَالِ غُلُولٌ» می‌توان نتیجه گرفت که مسئولان و کارگزاران از پذیرش هدیه مردم به انواع و احاء مختلف آن منع شده‌اند. علت این منع را می‌توان در این نکته جست‌وجو کرد که مسئول و کارگزار نسبت به تمام مردم به‌صورت عادلانه مسئولیت دارد و پذیرش هدیه او را از این رویکرد عادلانه دور می‌سازد. زیرا هدایای مردم به مسئولان و کارگزاران با انگیزه‌هایی فراتر از محبت تقدیم آن‌ها می‌شود و این حقیقتی است که به دفعات در طول تاریخ و تجربه بشری ثابت شده است.

وجه دوم: منع مردم از پذیرش هدیه مسئولان

دومین وجه معنایی روایت «هَذَا يَا الْعَمَالِ غُلُولٌ»، «منع مردم از پذیرش هدیه مسئولان» است که مبتنی بر ترکیب روایت به‌صورت «اضافه مصدر به فاعل» است. از سعید بن مسیب و ابن سیرین به‌عنوان قائلان به این وجه معنایی یاد شده است (ابن‌عبدالبر، ۱۳۸۷: ۱۰۵/۴). در مقابل این وجه معنایی، روایاتی قرار دارند مبنی بر اینکه ائمه علیهم السلام در مواردی، هدیه کارگزاران را پذیرفته‌اند و یا پذیرش آن را برای یارانشان جایز دانسته‌اند که در ادامه به نمونه‌هایی از این روایات اشاره می‌شود:

احادیث دال بر جواز پذیرش هدیه مسئولان

نمونه اول: ابوولاد می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شخصی عهده‌دار کارهای حکومتی است و درآمدی جز از این راه ندارد و من با او ارتباط دارم و وارد خانه‌اش می‌شوم. او نیز از من پذیرایی می‌کند و به من نیکی می‌نماید و بسا دستور می‌دهد پول و درهم و لباسی به من بدهند. من از این کار ناراحت و دلتنگم. نظر شما در این باره چیست؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «بخور و بگیر، بر تو گوارا و برای او وزر و وبال است» (طوسی، ۱۴۰۷: ۳۳۸/۶).

نمونه دوم: محمدبن مسلم و زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «جَوَائِزُ الْعُمَّالِ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ» (طوسی، ۱۴۰۷: ۳۳۶/۶): هدایای کارگزاران اشکالی ندارد. و نیز احمدبن محمد بن عیسی از پدرش روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «لَا بَأْسَ بِجَوَائِزِ السُّلْطَانِ» (حرعالملی، ۱۴۰۹: ۲۱۸/۱۷): هدایای سلطان اشکالی ندارد.

نمونه سوم: ابوالمعزا از محمدبن هشام یا شخص دیگری روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: بر حاکم می‌گذرم و وی هدیه‌ای به من می‌بخشد، آیا آن را بپذیرم؟ امام فرمود: «آری!». راوی گفت: و با آن می‌توانم حج انجام دهم؟ امام فرمود: «بله، از آن حج انجام بده» (طوسی، ۱۴۰۷: ۳۳۸/۶).

نمونه چهارم: امام صادق علیه السلام به نقل از امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام از معاویه عیب‌جویی می‌کردند و به وی اعتراض و اشکال می‌کردند و درباره او سخنانی می‌گفتند و جوایز او را می‌پذیرفتند» (حمیری، ۱۴۱۳: ۹۲).

نمونه پنجم: پس از واقعه کربلا، یزید دویست دینار به امام سجاد علیه السلام پرداخت کرد، ایشان نیز آن را در میان فقرا تقسیم کرد (سیدبن طاوس، ۱۳۵۳: ۱۹۵).

نمونه ششم: منصور عباسی تمام هدایایی را که فرماندهان ایرانی سپاهش در مراسم جشن عید نوروز برای وی آورده بودند به امام کاظم علیه السلام که به اصرار او در این مراسم حاضر شده بود، بخشید. امام نیز آن‌ها را به پیرمردی که در این جمع حضور داشت و شعری را در مدح اهل بیت علیهم السلام به‌عنوان هدیه برای امام خوانده بود، اهدا کرد (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳۱۸/۴-۳۱۹).

نمونه هفتم: هنگامی که مهدی عباسی بعد از آن که در خواب امیرالمؤمنین علیه السلام را دید و تصمیم گرفت امام کاظم علیه السلام را از زندان آزاد کند، صله‌ای برابر سه هزار دینار و به قولی ده هزار دینار به او داد (اربلی، ۱۳۸۱: ۲۱۳/۲).

نمونه هشتم: محمد بن عیسی از امام رضا علیه السلام از موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یک بار که منصور، امام صادق علیه السلام را احضار کرد و تصمیم به کشتن وی گرفت، حاکم مدینه امام را دستگیر کرد و به سوی منصور فرستاد. امام بر منصور وارد شد. منصور (از اقدام خود منصرف شد) و به امام دستور بازگشت داد و هدایا و بخشش‌هایی به ایشان عطا کرد. اما امام هیچ‌یک از آن‌ها را نپذیرفت و فرمود: ای امیرالمؤمنین! من در بی‌نیازی و کفاف و خیر فراوانی هستم. هرگاه تصمیم به نیکی بر من گرفتی، به افرادی از خاندان من که مخالف حکومت تو بودند نیکی کن و حکم قتل را از آن‌ها بردار! منصور گفت: پذیرفتم ای اباعبدالله! و دستور دادم یکصد هزار درهم به تو بدهند، آن را در میانشان تقسیم کن! امام فرمود: صله رحم انجام دادی، ای امیرالمؤمنین!...» (نوری، ۱۴۰۸: ۱۷۳/۱۳-۱۷۴).

نمونه نهم: فضل بن قیس بن رمانه می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتم و برخی از مشکلاتم را بازگو کردم. امام به کنیزش دستور داد کیسه‌ای را آورد و فرمود: این چهارصد دینار است که منصور دوانیقی به من هدیه کرده است. آن را بگیر و مشکلاتت را حل کن. گفتم: نه، فدایت گردم! به خدا سوگند! من به این کار عادت ندارم. بلکه دوست دارم در پیشگاه خدا برایم دعا کنید. امام فرمود: حتماً به زودی دعا خواهم کرد؛ ولی مبدا که همه مشکلاتت را به مردم بگویی که نزدشان خوار و زبون خواهی شد» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۱/۴).

تحلیل چرایی اجازه ائمه علیهم السلام به پذیرش هدیه مسئولان

اجازه ائمه علیهم السلام به پذیرش هدیه مسئولان از جوانب مختلف قابل تحلیل است:

اولاً: ملکیت امام علیه السلام نسبت به مالکیت افراد

بر اساس آیات و روایات همه چیز برای خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است و شیعه حق خلافت و تصرف در بیت‌المال را متعلق به امام علیه السلام می‌داند. عمار ساباطی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که درباره آیه *إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ* فرمود: «فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۵/۲). آنچه برای خدا است برای رسولش نیز هست و آنچه برای رسول خداست برای امام پس از رسول خدا نیز هست.

بنابراین، در اختیار گرفتن اموالی که از سوی حاکم جور به دست ائمه علیهم السلام و مسلمانان می‌رسد، نه تنها جائز؛ بلکه واجب است. شیخ طوسی در این باره می‌نویسد: «فَأَمَّا أَخْذُ الْعَطَاءِ فَقَدْ بَيَّنَّا ... أَنَّ أَخْذَهُ مِنْ يَدِ الْجَائِرِ الظَّالِمِ الْمَتَغَلَّبِ جَائِزٌ وَأَنَّهُ لَا لَوْمْ فِيهِ عَلَى الْأَخْذِ وَلَا حَرَجٌ. فَأَمَّا أَخْذُ الصَّلَاتِ فَسَائِغٌ بَلْ وَاجِبٌ، لِأَنَّ كُلَّ مَالٍ فِي يَدِ الْغَالِبِ الْجَائِرِ الْمَتَغَلَّبِ عَلَى أَمْرِ الْأُمَّةِ يَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ وَعَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ انْتِزَاعُهُ مِنْ يَدِهِ، كَيْفَ مَا أَمَكُنْ، بِالطَّوْعِ أَوْ الْإِكْرَاهِ، وَوَضَعُهُ فِي مَوَاضِعِهِ» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۷۹/۴).

در واقع، آنچه در اختیار حاکمان جور قرار دارد از اصل برای ائمه علیهم السلام و حق ایشان است. سؤال عبد الأعلى مولى آل سام از امام صادق علیه السلام به روشنی این مطلب را نشان می‌دهد: «عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ أَلَيْسَ قَدْ آتَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَنِي أُمَيَّةَ الْمُلْكَ قَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَتَانَا الْمُلْكَ وَ أَخَذْتُهُ بَنُو أُمَيَّةَ بِمَنْزِلَةِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الثَّوْبُ فَيَأْخُذُهُ الْآخَرُ فَلَيْسَ هُوَ لِلَّذِي أَخَذَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۲۶/۸). آیا خداوند عزوجل به بنی امیه مُلک و پادشاهی نداده است؟ حضرت فرمودند: این گونه نیست که تو می‌گویی! خداوند عزوجل مُلک را به ما داد و بنی امیه آن را گرفت؛ مانند این است که فردی لباسی داشته باشد و شخص دیگری آن را بگیرد، پس در این صورت لباس مال کسی نیست که آن را گرفته است.

ثانیاً: آزاد کردن بخشی از حق خودشان

همان طور که پیش‌تر در روایتی آمد، امام حسن و امام حسین علیهم السلام جوایز معاویه را می‌پذیرفتند. علامه مجلسی در توضیح این حدیث می‌گوید: «امام حسن و امام حسین و امامان معصوم دیگر علیهم السلام جایزه‌های سلاطین ستمگر، امیران و کارگزاران آنان را قبول می‌کردند و این کار به جهت آزاد کردن مقداری از حقوقی که آنان غصب کرده‌اند، بوده است» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۲/۴۰۴).

امام باقر علیه السلام در پاسخ به پرسشی درباره دریافت عطایا و جوایز حاکمان ستمگر با استناد به رفتار امام حسن و امام حسین علیهم السلام قبول چنین جوایزی را مجاز دانسته و می‌فرمایند: «امام حسن و امام حسین علیهم السلام هدایای حاکمان جور همانند معاویه را می‌پذیرفتند؛ زیرا آن دو امام سزاوار مالی بودند که از این راه به آنان می‌رسید. و حاکمان جور آنچه در اختیار دارند برای خودشان حرام است و برای مردم - در صورتی که در راه خیر و نیکی به آنان رسد و از راه حق دریافت کنند - حلال است. حضرت جعفرین محمد علیهم السلام می‌فرماید: عطایای حاکمان جور بر کسانی که در نافرمانی خدا به آنان خدمت می‌کنند، حرام و ناروا است» (ابن حیون، ۱۳۸۵: ۲/۳۲۳-۳۲۴). بنابراین، دریافت جوایز حاکم جور به شرطی که این هدیه موجب خدمت به آنان در نافرمانی خدا نشود، جایز است.

ابن ابی الحدید نیز آنچه را حسنین علیهم السلام از معاویه دریافت می‌کردند، نه صله و هدیه معاویه؛ بلکه حق ایشان از سهم ذوی القربی که در قرآن بر آن تأکید شده است و نیز سهم آنان از بیت المال دانسته است (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۴۹).

در مواردی نیز ائمه علیهم السلام خود برای گرفتن حقشان اقدام نموده‌اند. به‌طور مثال، ابن ابی الحدید می‌گوید: امام حسین علیه السلام در اموالی که از یمن برای معاویه برده می‌شد، تصرف کرد و آن را در میان



نیازمندان بنی هاشم و دیگران تقسیم فرمود و سپس به معاویه نوشت: از حسین بن علی به معاویه، گذر کاروانی بر ما افتاد که اموال، پوشاک، عنبر و عطریایی را برای تو می آورد تا آن‌ها را در خزائن دمشق بسپاری و پس از نوشیدن خود، آن‌ها را به فرزندان پدرت بخورانی، من به آن نیاز داشتم و آن را تصرف نمودم (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۹/۱۸).

نمونه دیگر، مفاد صلح نامه امام حسن (علیه السلام) با معاویه است که بر طبق آن، معاویه می بایست خراج سالانه «دارابگرد» فارس را به امام (علیه السلام) پرداخت می کرد و مبلغ پنج میلیون درهم موجود در بیت المال کوفه را از موضوع تسلیم به حکومت معاویه استثنا کند تا زیر نظر امام مجتبی (علیه السلام) مصرف شود (طبری، ۱۴۰۳: ۱۶۰/۵).

این نمونه‌ها، دلالت بر این نکته دارد که آنچه در دست حاکمان جور قرار دارد، مال ایشان نیست و حق قطعی ائمه معصوم (علیهم السلام) است و برای ائمه جایز است هر طور صلاح بدانند آن را باز پس گیرند، چه از طریق هدیه و چه از طرق دیگر.

ثالثاً: پذیرش به جهت مصلحت

حسن بن حسین انباری می گوید: مدت چهارده سال به امام رضا (علیه السلام) نامه می نوشتم و از آن حضرت (علیه السلام) نسبت به کار کردن برای سلطان اجازه می خواستم. در آخرین نامه‌ام به امام یادآور شدم که من بر جانم بیمناکم و حاکم به من می گوید: تو رافضی هستی و ما شک نداریم که تو به همین دلیل کارهای حکومتی را رها کرده‌ای. امام در پاسخ نوشت: «از مضمون نامه‌ات و اینکه گفتم بر جان خود بیمناکی، آگاه شدم. پس اگر می دانی که وقتی عهده دار مسئولیتی شدی به دستورهای رسول خدا عمل می کنی و همکارانت و نویسندگان را از هم کیشانت برمی گزینی و هرگاه از این راه مالی به دست آوردی تهی دستان مؤمن را در آن شریک می کنی - به طوری که خود همانند یکی از آنان باشی - این کارها در مقابل آن [پذیرش مسئولیت] خواهد بود؛ در غیر این صورت اجازه نداری» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۱۱/۵).

از امام کاظم (علیه السلام) نیز نقل شده است که فرمودند: «اگر نبود این مصلحت که جوانان مجرد آل ابی طالب را باید به ازدواج در بیاورم تا نسل ایشان منقرض نشود، هیچ وقت هدیه‌ای از حاکم ظالم قبول نمی کردم» (ابن بابویه، ۱۳۷۸: ۷۷/۱).

رابعاً: برای رفع گرفتاری مستمندان و شیعیان

ائمه (علیهم السلام) بخش عمده هدایای حکومتی را برای کمک به مستمندان استفاده می کردند و عدم دریافت این اموال از سوی ائمه (علیهم السلام) باعث مضیقه مالی شیعیان می شد، به خصوص که در بعضی دوره‌ها، محروم

کردن شیعیان از حقوق بیت المال و فشارهای سیاسی و اقتصادی در سیاست خلفاء و امراء گنجانده می شد. برای مثال، معاویه در بخشنامه ای به همه کارگزاران خویش در شهرها نوشت: «بنگرید اگر با دلیل ثابت شد کسی علی (علیه السلام) و خاندانش را دوست دارد، نامش را از دیوان حذف و مقرری سالانه اش را قطع کنید» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۵/۱۱). در این شرایط، شیعیان مستمند برای کمک خواهی به سوی امامان خود می آمدند.

از زیادبن ابی سلمه نقل شده است که گفت: خدمت امام موسی کاظم (علیه السلام) رسیدم پس به من فرمود: «ای زیادا! تو از کارگزاران سلطان هستی؟» گفتم: بله، حضرت فرمود: «چرا این کار را قبول کردی؟» گفتم من عیال وارم و راه درآمد دیگری که بتوانم امرار معاش کنم ندارم. پس به من فرمود: «ای زیادا! اگر از مکان مرتفعی پرت شوم و بدنم قطعه قطعه شود، دوست داشتنی تر است برای من از اینکه فرمان یکی از اینها (حاکمان ستمگر) را بر عهده گیرم و یا فرشی برای آنان پهن کنم مگر برای کاری». گفتم فدایت شوم نمی دانم آن کار چیست؟ فرمود: «مگر برای برطرف کردن اندوه مؤمن یا آزاد کردن اسیری یا ادا کردن قرض او...» (کلینی، ۱۴۰۷: ۵/۱۰۹-۱۱۰).

رفع تعارض

بر اساس آنچه گذشت، روایت «هَذَا يَأْتِي الْعُمَالُ غُلُولٌ» تنها در صورتی با روایات صادره از ائمه (علیهم السلام) مبنی بر جواز پذیرش هدیه مسئولان تعارض دارد که به صورت «اضافه مصدر به فاعل» ترکیب شود و بر «نهی مردم از پذیرش هدیه مسئولان» دلالت کند. اما اگر به صورت «اضافه مصدر به مفعول» ترکیب شود، معنای آن «نهی مسئولان از پذیرش هدیه مردم» است و در این صورت هیچ گونه تعارضی میان این دو دسته از روایات برقرار نمی شود و اساساً موضوع آن ها با یکدیگر متفاوت است. اولی مسئولان را از پذیرش هدیه مردم منع می کند و دومی به مردم اجازه پذیرش هدیه مسئولان را می دهد. بنابراین، باید گفت که تعارض موجود میان دو دسته از روایت، تعارض ظاهری است و راه حل آن جمع دلالی است و نیازی به ترجیح، تخییر یا توقف نیست.

نتیجه گیری

بر اساس آنچه گذشت، می توان نتایج ذیل را ذکر کرد:
۱. روایت «هَذَا يَأْتِي الْعُمَالُ غُلُولٌ» از لحاظ سندی دارای اشکال است؛ زیرا در منابع شیعی، تنها از یک طریق و آن هم به صورت موقوف و بدون اتصال به معصوم نقل شده و لذا حجیت ندارد. در منابع اهل سنت هم که به پنج طریق نقل شده، چهار طریق آن ضعیف و تنها یک طریق حسن است.



۲. روایت «هَدَايَا الْعُمَّالِ غُلُولٌ» به دو وجه قابل ترکیب و معنا شدن است: وجه اول «اضافه مصدر به مفعول» است که دلالت بر «منع مسئولان از پذیرش هدیه مردم» دارد؛ و وجه دوم «اضافه مصدر به فاعل» است که دلالت بر «منع مردم از پذیرش هدیه مسئولان» می کند. از آنجا که وجه معنایی اول، مؤید به روایاتی از معصومان علیهم السلام است و وجه معنایی دوم با روایاتی از معصومان علیهم السلام در تعارض است، روایت بر وجه معنایی اول آن حمل می شود تا تعارض ظاهری آن با روایات صادره از معصومان مبنی بر جواز پذیرش هدیه مسئولان رفع گردد. بر این اساس، مسئولان از پذیرش هدیه مردم منع شده اند؛ اما مردم اجازه پذیرش هدیه مسئولان اعم از عادل و جائر را دارند؛ البته به شرط آنکه این هدیه موجب خدمت به آنان در نافرمانی خدا نشود و مفسده ای در پی نداشته باشد.

فهرست منابع

۱. نهج البلاغه، ترجمه علی شیروانی، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۰ش.
۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا (ع)، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.
۴. ابن حنبل، احمد، العلل، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۸ق.
۵. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الاسلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۳۸۵ق.
۶. ابن سعد، ابو عبدالله محمد، الطبقات الكبرى، طائف: مکتبة الصديق، ۱۴۱۴ق.
۷. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۸. ابن عبدالبر، ابو عمر يوسف بن عبدالله، التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، مغرب: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية، ۱۳۸۷ق.
۹. ابن عدی جرجانی، عبدالله، الكامل في ضعفاء الرجال، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۱. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفه الائمة، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۱۲. انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، قم: منشورات دارالذخائر، ۱۴۱۵ق.
۱۳. آلبانی، محمد ناصر الدین، إرواء الغلیل فی تخريج احادیث منار السبیل، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
۱۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، قاهرة: وزارة الأوقاف، ۱۴۱۰ق.
۱۵. بروجردي، سيد حسين، جامع احادیث شيعه، تهران: مطبعة المساحة، ۱۳۸۰ق.
۱۶. بزار، ابوبکر احمد بن عمرو، البحر الزخار المعروف بمسند البزار، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله، المدينة المنورة: مکتبة العلوم والحکم، ۱۴۱۸ق.
۱۷. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، تحقيق عبد الوهاب عبداللطيف، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۱۸. حرعالمی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۱۹. حرعالمی، محمد بن حسن، هداية الأمة إلى أحكام الأمة (ع)، مشهد: بنياد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۲ق.
۲۰. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۱۳ق.



۲۱. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ق.
۲۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۲۳. سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ترجمه احمد فهری زنجانی، تهران: جهان، ۱۳۵۳ش.
۲۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد، الرعاية فی علم الدراية، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۸ق.
۲۵. صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق بن همام، المصنف، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، کراچی: منشورات المجلس العلمي، ۱۳۹۰ق.
۲۶. ضیائی، محمد عادل؛ شافعی پور، ایوب، «مطالعة تطبیقی حکم هدیه به قاضی در فقه مذاهب خمسة»، پژوهش های فقهی، دوره ۱۴، شماره ۳، ۱۳۹۷ش.
۲۷. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، تحقیق: محمود الطحان، ریاض: مكتبة المعارف، ۱۴۰۵ق.
۲۸. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ق.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، تصحیح: حسین بحر العلوم، قم: محبین، ۱۳۸۲ش.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تحقیق حسن موسوی خراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
۳۲. عسقلانی، ابن حجر، تقریب التهذیب، سوريا: دارالرشید، ۱۴۰۶ق.
۳۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: مكتب العلمية الإسلامية، ۱۳۸۰ق.
۳۴. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۳۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: هجرت، ۱۴۰۹ق.
۳۶. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
۳۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۳ش.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۰. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ق.

٤١. مرتضى زبيدي، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت: دارالفكر، ١٤١٤ق.
٤٢. مزي، يوسف، تهذيب الكمال في اسماء الرجال، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
٤٣. مسلم بن حجاج، ابوالحسن، صحيح مسلم، تحقيق محمد فواد عبد الباقي، القاهرة: دارالحديث، ١٤١٢ق.
٤٤. نسائي، احمد بن علي، كتاب الضعفاء و المتروكين، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٠٦ق.
٤٥. نوري، حسين بن محمد تقى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، ١٤٠٨ق.
٤٦. نووى، أبوزكريا محي الدين يحيى بن شرف، شرح النووى على مسلم (المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج)، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٣٩٢ق.